

The Reasoning Behind the Non-Restoration of Arbitration Awards

1. Ali Akhavan Bitaghsir: Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran
2. Hadi Azimi Garkani*: Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. Email: garekani1339@yahoo.com (Corresponding Author)
3. Ali Bahraminejad: Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

ABSTRACT

Retrial is a powerful legal instrument that allows for the correction of errors and ensures better justice in the judicial process. The primary objective of adjudication is to uphold rights and enforce justice. Litigation serves as the means of achieving justice, and a judge, like any other individual, is susceptible to mistakes and errors. If a judgment is issued as a result of a trial that contains errors, there is no doubt that it should be subject to judicial review. Therefore, to ensure that court rulings are free from error, retrial has been established as a legal mechanism. This process generally occurs at later stages of a judicial case and enables the aggrieved party to present new evidence and arguments to convince the court to reconsider the case. Undoubtedly, in legal terminology, a retrial refers to the judicial review of a claim filed by a plaintiff in accordance with legal regulations. It is considered an extraordinary method of legal review, and the specific grounds for retrial are outlined in Article 426 of the Civil Procedure Code, including forged documents used as the basis of a judgment and concealed documents. Since retrial of arbitration awards has not been anticipated under Iranian law, and arbitration awards in domestic law are not subject to retrial, this issue may be considered a challenge within Iran's judicial system. The present study aims to explore the possibility of retrial of arbitration awards. This research, conducted using a descriptive-analytical method, examines the retrial of awards issued by arbitrators. According to the International Commercial Arbitration Law, forgery or concealment of documents are grounds for requesting the annulment of an arbitral award. Given that no specific time limit exists for requesting the annulment of an arbitral award, such a request can, in a way, be interpreted as a retrial of the arbitral award. Due to the explicit provisions of the International Commercial Arbitration Law regarding the possibility of retrial of arbitration awards, and considering the overlap between parts (h) and (t) of Clause 1, Article 33 of this law with the sixth and seventh grounds mentioned in Article 426 of the Civil Procedure Code, it is cautiously possible to extend the principles of international commercial arbitration to domestic arbitration. This is because international commercial arbitration does not possess any distinct characteristics that would justify disregarding its established provisions in domestic arbitration in the absence of explicit domestic legal provisions.

Keywords: *Arbitration Awards, Retrial, Judgment, Ruling*

How to cite: Akhavan Bitaghsir, A., Azimi Garkani, H., & Bahraminejad, A. (2025). Jurisprudential Analysis of the Relationship Between Guardianship (Wilayah) and Islamic Unity with a Focus on the Event of Ghadir. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 7(2), 215-233.

© 2025 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 19 December 2024

Revise Date: 12 February 2025

Accept Date: 23 February 2025

Publish Date: 21 July 2025



چرایی عدم اعاده دادرسی آرای داوری

۱. علی اخوان بی تقصیر: گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
۲. هادی عظیمی گرکانی: گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. پست الکترونیک: garekani1339@yahoo.com (نویسنده مسئول)
۳. علی بهرامی نژاد: گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

چکیده

اعاده دادرسی یک ابزار قانونی قدرتمند است که امکان تصحیح خطاها و عدالت بهتر در روند قضایی را فراهم میکند. هدف اصلی از دادرسی حفظ حق و اجرای عدالت است. دادرسی وسیله اجرای عدالت است و دادرس نیز مانند سایرین در معرض خطا و اشتباه قرار دارد. در صورتی که در نتیجه دادرسی حکمی صادر شود که با خطا همراه باشد تردیدی نیست که باید مجدداً مورد رسیدگی قضایی قرار گیرد. بنابراین برای اینکه رأی دادگاه‌ها مصون از خطا باشد؛ اعاده دادرسی پیش بینی شده است. این فرایند به طور معمول در مراحل بعدی یک پرونده قضایی صورت میگیرد و به شخص یا طرفی که متضرر شده، اجازه میدهد با ارائه مدارک و شواهد جدید، دادگاه را قانع کند که پرونده را مجدداً بررسی کند. بدون شک، اعاده دادرسی در اصطلاح، به رسیدگی قضایی به ادعای طرح شده، توسط خواهان با رعایت مقررات قانونی گفته میشود که از طرق فوق العاده رسیدگی میباشد و جهات مورد نظر در باب اعاده دادرسی در ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی، اسناد معقول مستند حکم و اسناد مکتم میباشد. از آن جا که اعاده دادرسی از آراء داوری در قوانین ایران پیش بینی نشده و عملاً آراء داوری در حقوق داخلی قابلیت اعاده دادرسی ندارند، این امر میتواند به عنوان چالشی در سیستم قضایی ایران مطرح گردد. پژوهش حاضر با هدف امکان اعاده دادرسی از آرای داوری انجام شده است. در این پژوهش که به روش توصیفی - تحلیلی انجام گرفته به بررسی اعاده دادرسی نسبت به آرای که توسط داور صادر شده است می‌پردازد. با توجه به قانون داوری تجاری بین المللی، جعلیت سند یا کتمان آن از موارد درخواست ابطال رأی داور است. از آن جایی که هیچ ظرف زمانی معینی برای درخواست ابطال رأی داور وجود ندارد میتوان این درخواست را به نوعی اعاده دادرسی نسبت به رأی داور تعبیر کرد. به علت بیان صریح قانون داوری تجاری بین المللی مبنی بر قابلیت اعاده دادرسی آراء داوری و اشتراک قسمت «ح» و «ط» بند ۱ ماده ۳۳ این قانون با جهات ششم و هفتم مندرج در ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی میتوان با احتیاط حکم داوری تجاری بین المللی را به داوری حقوق داخلی نیز تسری داد چرا که داوری تجاری بین المللی خصوصیتی ندارد که بتوان در مقام سکوت قانون داخلی، از مقررات پیش بینی شده در آن در داوری داخلی استفاده نمود.

واژگان کلیدی: آرای داوری، اعاده دادرسی، حکم، قرار

نحوه استناددهی: اخوان بی تقصیر، علی، عظیمی گرکانی، هادی، و بهرامی نژاد، علی. (۱۴۰۴). چرایی عدم اعاده دادرسی آرای داوری، پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۷(۲)، ۲۱۵-۲۳۳.

© ۱۴۰۴ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲۹ آذر ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۲۴ بهمن ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۵ اسفند ۱۴۰۳

تاریخ چاپ: ۳۰ تیر ۱۴۰۴

به موجب ماده ۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی (به اختصار قانون آیین دادرسی مدنی): «هیچ مقام رسمی یا سازمان یا اداره دولتی نمی‌تواند حکم دادگاه را تغییر دهد یا از اجرای آن جلوگیری کند مگر دادگاهی که حکم صادر نموده یا مرجع بالاتر آن هم در مواردی که قانون معین نموده باشد.» قسمت اخیر این ماده، تبیین‌کننده قاعده «فراغ دادرس» و استثنای آن می‌باشد؛ به این معنا که قاضی (دادرس) با اعلام رای، از قضاوت فارغ شده و توانایی قضاوت خود را در آن دعوا از دست می‌دهد و در حقیقت با صدور حکم یا قرار قاطع دعوا، قاضی دیگر در آن پرونده، حق قضاوت ندارد و حتی با رضایت اصحاب دعوا نیز نمی‌تواند رأی خود را تغییر دهد؛ به استثنای مقام صادرکننده رأی یا مرجع رسیدگی بالاتر که در هر دو صورت، قانون حدود و اختیارات هرکدام برای تغییر رأی صادره را تعیین می‌کند و در ذیل عنوان «اعتراض به آراء» مورد بررسی قرار می‌گیرند. یکی از روش‌های اعتراض به آراء که به مقام صادرکننده رأی، توانایی تغییر رأی خود را می‌دهد، اعاده دادرسی است. در واقع اعاده دادرسی یک ابزار قانونی بسیار حیاتی است که در صورت وجود شواهد جدید یا اشتباهات قضایی، امکان تصحیح خطاها و ایجاد عدالت بهتر در سیستم حقوقی را فراهم می‌کند. این ابزار می‌تواند به دو صورت اجباری یا اختیاری انجام شود. در صورت اجباری بودن، دادگاه ملزم است پرونده را مجدداً بررسی کند و در صورت اختیاری بودن، طرفان متضرر می‌توانند درخواست اعاده دادرسی را مطرح کنند. استفاده از اعاده دادرسی به سیستم حقوقی امکان می‌دهد تا بهبودهای لازم را اعمال کند و اعتماد عمومی را در مورد عدالت در دستگاه قضایی تقویت کند. آنچه که اهمیت اعاده دادرسی را بیشتر می‌کند، این است که با استفاده از این ابزار، سیستم حقوقی قادر است به تطبیق با تغییرات قانونی و نیازهای اجتماعی بپردازد و تصمیمات قضایی را با توجه به این تغییرات بروزرسانی کند. دادرسی در امور مدنی و کیفری از آنچنان اهمیت خطیر و ارزش والایی برخوردار است که درستی حکم قطعی را با تردید جدی مواجه ساخته و تحقق و اثبات هر یک از آن جهات در دادرسی جدید، حکم مزبور را از اثر میاندازد. با پژوهش به عمل آمده روشن شده که بر خلاف سایر طرق شکایت از آراء، اعاده دادرسی اگر چه اعتبار رسیدگی و حکم ناشی از اعاده دادرسی را از منظر تحلیلی و نظری مخدوش می‌سازد، اما بازگشایی دوباره آن را نیز به سهولت بر نمی‌تابد.

از مشکلات دستگاه قضایی کشور آمار فراوان پرونده‌هایی است که هر روزه راهی دستگاه قضایی می‌شود که علاوه بر اطاله دادرسی وقت فراوانی از دادرسی‌های دادگستری را به خود اختصاص می‌دهد. دستگاه قضایی به منظور تقلیل و کاهش ورودی‌های پرونده از تاسیس نهاد داوری و حمایت‌های تقنینی از آن فروگذاری نکرده است و به دنبال آن است که این نهاد نوپا حمایت‌های فراوان‌تری انجام دهد. آرای داوری با آرای قضایی تفاوت‌های فراوانی دارد که همین تفاوت‌ها آثار متفاوتی را از خود به جا می‌گذارد. ماهیت این تفاوت‌ها از نظر شکلی احکامی را به وجود می‌آورد که موجب استقبال فراوان جامعه از نهاد داوری است. داوری در واقع به نوعی قاضی تحکیم است که در فقه به مبانی آن پرداخته شده است و به آن اعتبار قانونی و شرعی داده است. ما در این تحقیق بنا داریم که احکام صادره از داور یا داوران را مورد بررسی و امعان نظر قرار دهیم و نقاط ضعف و قوت آن را به دست آوریم. از سوی دیگر در مقام مقایسه میان تصمیمات داور یا هیات داوران از طرفی و آرای قضایی از طرف دیگر می‌باشیم و نیز آثار این دو را با یکدیگر تطبیق داده و به نوعی آسیب شناسی می‌کنیم. موانع و چالش‌ها را ارزیابی کرده و وجوه افتراق و اشتراك میان این دو نهاد را مشخص کنیم. بر این اساس، این پژوهش به شیوه تحلیلی-توصیفی انجام شد.

دلیل اطاله دادرسی در مراجع قضایی و نیز هزینه‌های فراوان آن به ویژه در دادخواست‌های حقوقی که اصحاب دعوا باید نسبت به پرداخت آن اقدام نمایند و در صورت عدم پرداخت با قرار رد دعوا مواجه می‌شوند و نیز در دسترس نبودن دادرس‌ها و ارتباط حضوری کمتر با آن‌ها ضرورت پرداختن به نهاد داوری و بررسی نقاط ضعف و قوت آن ضرورت انجام این تحقیق را دو چندان می‌کند.

۱- مبانی نظری

۱-۱- تعریف داوری:

زمانی که بین طرفین رابطه تجاری، اختلافی بوجود می‌آید دو روش برای حل و فصل اختلاف وجود دارد مراجعه به دادگاه و ارجاع اختلاف به داوری، معمولاً در برخورد با یک اختلاف اولین روشی که به ذهن می‌رسد حل اختلاف از طریق دادگستری و مراجعه به دادگاه است. شاید مراجعه به دادگاه ساده‌ترین روش حل اختلاف باشد ولی همیشه بهترین روش حل اختلاف نیست. داوری یکی از مهمترین و بهترین نهادهای قانونی برای حل مشکلات و اختلافات اشخاص حقیقی و حقوقی است. نهاد داوری در دعاوی حقوقی از پیشینه‌ای تاریخی در فقه اسلامی و عرف جامعه ایرانی برخوردار است. قدرت داوری ناشی از قوای موجود در دستگاه قضایی نیست بلکه برگرفته از اراده و توافق طرفین است. فرایند داوری شامل یک دادرسی کامل، از مرحله طرح دعوی و یا اختلاف در مرجع داوری، تا مرحله نهایی شناسایی و اجرای رای می‌باشد. لذا انجام داوری با فرجام صدور رای و بالمال اجرای رای داوری خاتمه می‌یابد. طرفین داوری با تنظیم موافقتنامه داوری و یا توافق بر امر داوری، به طور ضمنی تعهد می‌نمایند که به رای داوری تمکین نموده و آن را اجرا نمایند. در تمامی مواردی که دعوا با شیوه داوری حل و فصل می‌شود مداخله دادگاه در امر رسیدگی صرفاً جنبه استثنایی دارد، پس دادگاه نمی‌تواند با وجود قرارداد با شرط داوری خود راساً به موضوع اختلاف رسیدگی کند. در واقع داوری توافق طرفین برای حل و فصل اختلاف خود از طریق عدم مراجعه به مراجع قضایی و حل و فصل آن به صورت خصوصی می‌باشد. اما این توافق طرفین برای شخصی سازی حل اختلاف خود به معنای عدم رعایت قواعد و مقررات نمی‌باشد و در واقع اصول و قواعدی در رسیدگی به اختلاف می‌بایست وجود داشته باشد و در رجوع به داوری برای حل و فصل اختلاف و در خلال رسیدگی به اختلاف می‌بایست رعایت شود در صورت عدم رعایت این اصول باعث می‌شود که رای داوری معتبر نبوده و به تقاضای ذینفع و یا حتی در مواردی توسط دادگاه رای داوری ابطال گردد.

در قوانین موضوعه تعریفی از داوری یا حکمیت به عمل نیامده است. حقوقدانان و نویسندگان کتب حقوقی هریک تعریفی ارائه کرده اند: شیخ طوسی (ره) داوری را چنین تعریف کرده است:

حکمیت (داوری) قضاوتی غیر رسمی است که وسیله محکم (بر وزن معلم) و با هدف قطع و فصل تخاصم انجام می‌گیرد و قاضی تحکیم کسی است که رضایت داده است به منظور داوری در دعوی یا دعاوی معین توسط طرفین منازعه انتخاب شود تا متداعیین رای و نظر او را در موضوع مورد اختلاف بپذیرا شوند و خود را ملزم به اجرای حکم او کنند.

مرحوم دکتر احمد میتن دفتری، داوری را صرف نظر کردن افراد از مداخله مراجع رسمی در قطع و فصل دعاوی مربوط به حقوق خصوصی خودشان و تسلیم شدن آن‌ها به حکومت خصوصی اشخاصی دانسته است که از نظر معلومات و اطلاعات فنی یا شهرت به رستگاری و امانت مورد اعتماد مخصوص آن‌ها هستند (Matin Daftari, 2021).

واژه داوری در فقه دو معادل دارد؛ یکی تحکیم و دیگری محکم (بر وزن مرتب). تحکیم آن است که طرفین دعوی، شخص یا اشخاصی را برای رسیدگی و صدور رای در دعوی یا دعای معین اختیار کنند، که در این صورت هر یک از طرفین را محکم (بر وزن معلم) و داور را محکم (بر وزن مرتب) یا قاضی تحکیم می‌نامند. اختیاری که به داور داده می‌شود را نیز در اصطلاح ولایت تحکیم می‌نامند. برخی داوری را رفع اختلاف از طریق حکمیت اشخاصی دانسته‌اند که اصحاب دعوی به تراضی انتخاب کرده یا مراجع قضایی به قید قرعه برگزیده‌اند.

دکتر سید محسن صدرزاد افشار دادرسی را از اعمال حاکمیت دولت دانسته که به وسیله قضات دولتی انجام می‌گیرد. ولی چون شمار دعای روز به روز در حال افزایش است و دادگاه‌ها نمی‌توانند با سرعت به آن‌ها رسیدگی کنند و رضایت مردم را به نحو مطلوبی جلب کنند، یا ممکن است اصحاب دعوی به عللی از جمله سنگینی هزینه دادرسی و اطاله کار نخواهند دعوی خود را در دادگاه مطرح کنند، در این صورت می‌توان آن را نزد اشخاصی مطرح کنند که به درستی و امانت معروفند و معلومات حقوقی و اطلاعات فنی نیز دارند. از این رو در کنار دادرسی دولتی، نوعی دادرسی غیردولتی به وجود آمده که آن را داوری گویند. وی در ادامه تعریف خود داور را قاضی خصوصی نامیده است.

پروفسور رنه داوید، استاد بزرگ داوری بازرگانی بین‌المللی داوری را چنین تعریف کرده است:

"داوری فنی است که هدف آن حل و فصل مسایل مربوط به روابط دو یا چند شخص به وسیله یک یا چند شخص دیگر به نام داور یا داوران است که اختیارات خود را از یک قرارداد خصوصی می‌گیرند و بر اساس آن قرارداد رای می‌دهند، بی‌آنکه دولت چنین وظیفه‌ای را به آنان محول کرده باشد."

۱-۲- اصول بنیادین داوری

دو اصل استقلال و بیطرفی داور از اصول بنیادین داوری هستند. مبنا و اساس این اصول نیز نشستن داور بر کرسی قضاوت است. رسیدگی به اختلاف توسط داور با هدف نیل به نتیجه‌ای که تا حد امکان منطبق بر عدالت باشد، صورت می‌گیرد و این مهم محقق نمی‌گردد، مگر اینکه مرجع رسیدگی کننده مستقل از اصحاب دعوا باشد و کاملاً بیطرفانه اتخاذ تصمیم نماید (Hayati, 2011).

استقلال داور

در اصطلاح حقوقی، منظور از استقلال شخص این است که در انجام وظایفش از کسی دستور نگیرد. داور مستقل به فردی گفته می‌شود که هیچ رابطه نزدیک قبلی و فعلی حرفه‌ای و تجاری و شخصی با طرف دیگر یا مشاور و یا وکیل او ندارد. رابطه حرفه‌ای ممکن است شامل رابطه‌ای باشد که داور به عنوان مشاور، نماینده یا وکیل یکی از طرفین باشد. یک رابطه تجاری می‌تواند دربرگیرنده یک مشارکت تجاری باشد که در آن داور متصدی یک پست اجرایی یا غیر اجرایی یا شراکت در معامله تجاری با یکی از طرفین است. در مورد رابطه شخصی می‌توان به دوستی بلندمدت میان داور با یکی از طرفین اختلاف اشاره نمود (Nahrini, 2013). در واقع، استقلال به درجه چنین روابطی بستگی دارد. هر چه این روابط نزدیکتر باشد، موجب استقلال کمتر داور میشود (Hayati, 2018).

بی‌طرفی داور

بی‌طرفی به معنای جانبداری و تمایل ذهنی نسبت به طرفین یا موضوع است. قوانین مختلف داوری معمولاً تعریف روشنی از اصطلاح بیطرفی یا رهنمودی برای تفسیر آن ارائه نداده‌اند. اما نوشته‌های حقوقی، هر یک معنای فوق را با تعبیر متفاوت تکرار کرده‌اند. مقصود از بیطرفی این است که مرجع رسیدگی نباید به طرف یکی از طرفین دعوا نظر خاص داشته باشد و خواهان موقعیت برتر یکی و موقعیت بدتر دیگری

نباشد، بلکه باید در رسیدگی و استماع اظهارات طرفین و بررسی ادله آن‌ها کمترین فرق و تبعیض بین آن‌ها قائل نشود و یک طرف را به دلایلی که با تصمیم منطقی در مورد شایستگی پرونده ارتباط ندارد، بر طرف دیگر ترجیح ندهد. بدین لحاظ، بیطرفی برخلاف استقلال که یک ویژگی عینی و ناظر بر رفتار بیرونی است، جنبه شخصی دارد و به همین دلیل نسبت به مفهوم استقلال، پیچیده تر، انتزاعی تر و تشخیص فقدان آن نیز دشوارتر است (Bahrami, 2015).

۱-۳- اعاده دادرسی

در قانون آیین دادرسی مدنی، حقوق متعددی برای اصحاب دعوا در نظر گرفته شده است که «دادخواهی» و انواع آن، یعنی «حق اقامه دعوا» و بعدازآن، «حق شکایت از آراء» در رأس این حقوق قرار داشته، از حقوق اساسی افراد برشمرده میشود. مطابق اصل ۳۴ قانون اساسی ایران، «دادخواهی، حق مسلم هر فرد است و هر کس میتواند به منظور دادخواهی به دادگاه‌های صالح رجوع نماید. همه افراد ملت حق دارند اینگونه دادگاه‌ها را در دسترس داشته باشند و هیچکس را نمیتوان از دادگاهی که به موجب قانون، حق مراجعه به آن را دارد، منع کرد.» در همین راستا، ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر داشته است: «قضات دادگاه‌ها... نمیتوانند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین، از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزند، و الا مستنکف از احقاق حق، شناخته شده و به مجازات آن، محکوم خواهند شد.» حق دادخواهی، منحصر به یک مرحله از رسیدگی نیست و از آنجاکه قاضی مانند سایر افراد بشر همواره در معرض اشتباه است، به منظور تضمین حقوق افراد مبنی بر برخورداری از رسیدگی عادلانه و تضمین دقت در دادرسی، رسیدگی به بیشتر دعاوی، منحصر به یک مرحله نیست (Shams, 2005) و از همین رو، به افراد حق شکایت از آراء، در قالبهایی، همچون تجدیدنظرخواهی، وخواهی، فرجامخواهی، اعاده دادرسی، و اعتراض ثالث اعطا شده است.

حقوقی که به افراد اعطا میشود، ممکن است مورد سوءاستفاده قرار گیرد و «حق دادخواهی» نیز از این قاعده مستثنا نیست. موارد متعددی وجود دارد که افراد به دلایل واهی و بی‌اساس و با انگیزه‌هایی، مانند اذیت و ایجاد زحمت برای طرف مقابل، و تأخیر در اجرای تعهدات خود نسبت به طرف دیگر، اقدام به اقامه دعوا میکنند. این اقدام، منحصر به طرح دعوای بدوی نیست و ممکن است افراد با انگیزه‌های همچون به تأخیر انداختن دادرسی، با شکایتی بی‌پایه و بی‌اساس از رأی که صادر شده است، درصدد سوءاستفاده از حق شکایت از آراء بر آیند. به این ترتیب، اینگونه دعاوی و شکایات را میتوان «دعای همراه با سوءاستفاده از حق» یا «شکایات همراه با سوءاستفاده از حق» نامید.

در ایران قبل از مشروطیت دستگاهی به نام دیوان خانه عدلیه در تهران وجود داشته که تابع مقررات ثابت و هدمند نبوده و حل و فصل دعاوی مردم در ایالات و ولایات به وسیله حکام صورت میگرفته است. از سال ۱۳۲۹ هجری قمری محاکمه در ایران تابع قوانین و اصول محاکمه شده که از آن زمان تاکنون پی در پی تغییراتی در آیین دادرسی روی داده و بیشتر اصلاحات مربوط بر تسریع محاکم و ابتکار عمل بوده که در دست اصحاب دعوا باشد یا محاکم. در سال ۱۳۷۳ با تصویب قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب ساختار قضائی پیش بینی شده در قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ به هم ریخت و محاکم از صلاحیت عام برخوردار گشتند. پس از تصویب قانون فوق که خصیصه عمده آن تعمیم صلاحیت دادگاه‌ها میباشد، تصویب قانون آیین دادرسی مدنی مقتضی با آن ضروری به نظر میرسید. این نیاز با تصویب قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ مرتفع گردید (Masihi, 2013).

مطابق قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸، فقط احکام قطعی دادگاه‌ها قابلیت اعاده دادرسی دارند، لذا حکمی که قابل پژوهش صادر شده یا حکمی که قابل پژوهش صادر شده اما از آن درخواست پژوهش نشده باشد، قابلیت اعاده دادرسی را ندارد، قطعی شدن حکم به واسطه

انقضاء مدت پژوهش کافی برای تجویز اعاده دادرسی دانسته نشده است. ماده «۴۸۵» قانون آئین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ به روشنی بر این امر دلالت داشت که مقرر میداشت چنانچه پس از صدور حکم بدوی قابل پژوهش، مجعولیت سند مستند حکم، حیل و تقلب طرف و یا کتمان سند اثبات شود، محکوم علیه بدوی مزبور، در صورتی که در مهلت مقرر نسبت به آن پژوهش خواهی ننموده باشد، میتواند به جهات مزبور از تاریخ حکم مجعولیت سند و... نسبت به آن درخواست پژوهش نماید (Shams, 2005).

۲- شرایط دادرسی و دعوا

دادرسی باید در یک فضای عادلانه و عاری از هرگونه بی‌عدالتی صورت گیرد و حقوق طرفین دعوا کامل رعایت گردد. بنابراین برای برقراری دادرسی اولاً میبایست مدعی با طرح دعوا و تقدیم دادخواست در چارچوب قانونی آن و با رعایت تشریفات قانونی شرایطی را فراهم آورده و طرف دعوا نیز به دادرسی خوانده شود و سپس با رعایت اصل حقوق دفاع و اصل تناظر دادرسی ادامه پیدا کند. بنابراین شرایط دادرسی شامل تمام امکاناتی است که برای برقراری دادرسی باید فراهم باشد و مطابق قانون صورت گیرد و موانع نیز برطرف گردد. به عنوان مثال از جمله موانع دادرسی رابطه خویشاوندی بین قاضی و یکی از اصحاب دعوا است که باید مرتفع گردد. از جمله شرایط اینکه طرفین به دعوا و دادرسی دعوت شده و حضور پیدا کنند یا لایحه بفرستند (Saket, 2003).

دعوا عملی است که برای اجرای حقی که مورد تجاوز این کار واقع شده است، در دادگاه انجام میگردد. در حقوق ایران تعاریف مختلفی از دعوا ارائه شده است از جمله استاد دکتر احمد متین دفتری بیان میکند:

۱. حقی که در دادگستری اعمال و اظهار میشود باید منجز بوده و معلق و مشروط نباشد.

۲. اعمال کننده حق باید ذینفع باشد.

۳. باید سمت او از حیث اصالت نمایندگی قانونی محرز باشد.

۴. باید اهلیت قانونی داشته باشد.

استاد دکتر عبدالله شمس میگوید «وجود حق منجز، به نظر ما، شرط اقامه دعوا نمی‌باشد بلکه از شرایط پیروزی در دعوی اقامه شده است. بنابراین شرایط اقامه دعوا را میتوان به ذینفع بودن، داشتن سمت و داشتن اهلیت خالصه نموده، در عین حال شرایط دیگری نیز برای اقامه دعوا می‌توان قاعده گردید» و شرایط دیگر نیز عبارتند از اینکه دعوا در مدت قانونی اقامه گردیده باشد، دعوای اقامه شده اعتبار امر مختومه نداشته باشد، به فرض ثبوت دارای اثر قانونی باشد و دعوا جزئی بوده و احتمالی نباشد و... (Shams, 2005).

۳- اصول دادرسی منصفانه در منابع فقهی

برای تحقق دادرسی منصفانه اصولی را در نظامهای مختلف حقوقی در ارتباط با نقش اصحاب دعوا و دادرسی بررسی میکنند؛ اما در مورد مسائل داخلی و بومی آنچه کمتر به چشم میخورد نقش فقه و آموزه‌های فقهی در تحقق دادرسی منصفانه است. بسیاری تصور می‌کنند، فقه دارای چارچوب و اصولی برای تحقق دادرسی منصفانه نیست و تنها دارای فروعی مختلف از قواعد ماهوی برای روابط حقوقی دیگر غیر از آئین دادرسی میباشد. از نظر این عده، فقه در زمینه مسائل دادرسی دارای ظرفیت کمی است یا اساساً زمینه رجوع به آن به ندرت پیش می‌آید یا دادگاه‌ها براساس رویه قضایی خود، چاره‌ای برای جبران نقص یا سکوت یا اجمال قاعده دادرسی پیدا میکنند و دست نیاز به سوی فقه دراز نخواهد نمود. البته برخی نیز معتقدند که قوانین دادرسی از دیگر کشورها اقتباس شده و سنخیتی با فقه ندارند، فقه را چه رسد که برای آئین دادرسی زمینه ساز شود و آئین دادرسی را نشاید که ریشه در فقه داشته باشد. حقوق دادرسی مدنی مانند بخشهای دیگر حقوق دارای

اصولی است که چارچوب و اساس آنرا تشکیل میدهد؛ برخی تصور میکنند که آئین دادرسی مدنی را باید در اصول و تشریفات دادرسی محدود کرد در حالیکه این رشته از حقوق نیز همانند دیگر رشته ها، تنها، اصولی دارد که مقدم بر سایر قواعد دادرسی میباشد؛ اما این طور نیست که هر چه اصل نباشد، تشریفات محسوب شده و قابل عدول باشد و مثلاً شورای حل اختلاف بتواند به استناد مواد ۲۰ و ۲۱ ق.ش.ج.ا. آن‌ها را کنار زند. اصول دادرسی، همانند سایر اصول حقوقی عمل میکنند با این تفاوت که حوزه عملکرد آنها؛ دعوا، دادرسی و مسائل وابسته به آن است. اصول بیطرفی، تناظر و استماع دلایل طرفین و رعایت حق دفاع در فقه مورد توجه است؛ در مورد عدالت و تساوی در حکم هیچ تردیدی نیست اما در سایر امور مانند نظر، خطاب، نحوه اظهارات و نشستن اختلاف است و قول اشهر، وجوب تساوی در آن‌ها میباشد زیرا در این مورد، روایت وجود دارد. تساوی بین وکالی طرفین را نیز واجب میدانند. انصاف یعنی استماع اظهارات متکلم نیز وجوب است زیرا عدالت در صدور حکم، منوط به آن میباشد. البته رعایت تسویه طرفین در میل قلبی الزام نیست اما مکروه است که قاضی حبّ توجه (توجه بیش از حد و مهربانانه) به یکی از طرفین داشته باشد. قاضی میتواند مسلمان را در مجلس قضاوت نسبت به اهل ذمی تفریع دهد و در جای بالاتر بنشانند، همچنین جایز است که مسلمان نشسته و اهل ذمی ایستاده باشد. برخی اشاره کرده اند که اگر طرفین در جمیع صفات مساوی باشند، رعایت تساوی بین آن‌ها واجب والا تمیز قائل شدن بین آن‌ها جایز است و شخص برتر را میتوان متمایز کرد. اما حق تلقین و اعالم به یکی از طرفین برای ارائه طریق وجود ندارد. آنچه که در حقوق به عنوان اصل حقوقی یا اصول کلی حقوقی نامیده میشود، با برخی عناوین فقهی مانند "قواعد فقهی"، "اصول المذهب" و "قواعد المذهب" قابل انطباق است. فقها ذیل این عناوین، بدون تحلیل آن‌ها و اشاره به اینکه منظور از اصول مذهب چیست، به استدلالی که در مورد مسئله‌ای مطرح نموده اند، کمک مینمایند و در تقویت نظر خود به کار میبرند یا برای استنباط مستقیم برخی از احکام، به این اصول استناد میکنند. برخی نیز به گونه‌ای سخن میگویند که گویی اصول المذهب عنوانی کلی است که در هر مورد بر قاعده فرعی دیگر قابل حمل است. از برخی عبارات نیز استفاده میشود که اصول المذهب در مقایسه با مذهب عامه به کار میرود و اگر اینگونه باشد رابطه‌ای هماهنگ با اصول کلی حقوقی ندارد، زیرا در مورد این اصول، به مبانی حقوقی تطبیقی نیز توجه میشود و فرقی بین حقوق داخلی و تطبیقی نیست، هر چند که نقش حقوق داخلی در اعمال و شناسایی اصول حقوقی چشمگیرتر است. تحقق دادرسی منصفانه و رعایت اصول و قواعد مهمی که در رابطه با طرفین دعوا و دادرس مطرح میشوند، باید با توجه به همه ویژگیهای نظام حقوقی بومی باشد. تصور برخی بر آن است که آئین دادرسی، از نظامهای دیگر به عاریت گرفته این تصور نادرست باعث شده است که مطالعات فقهی پیرامون تحقق دادرسی شده است و پایگاه مناسبی در فقه ندارد بر خلاف این تصور، باید گفت که نقش منصفانه بسیار ناچیز باشد و رجوع به فقه را تنها در امور ماهوی ممکن بدانند آموزه‌های فقهی در این زمینه بسیار مهم است و حقوقدان با آشنایی بیشتر با فقه و قواعد آن، میتواند تأثیر بسیاری در تحقق عدالت داشته باشد. به این صورت که اصول مهمی را از میان قواعد فقهی استخراج کند و برای هدایت منصفانه دعوا به کار گیرد (Masih, 2013; Vahedi, 1990).

۴- آرای قابل اعاده دادرسی

مطابق ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی، فقط احکام قطعی قابل اعاده دادرسی می‌باشند. بنابر این اولاً قرارها قابل اعاده نمی‌باشند، حتی اگر جزو قرارهای نهایی یا قرارهای دارای اعتبار امر مختوم باشند؛ و ثانياً از بین احکام نیز فقط احکام قطعی از چنین قابلیت برخوردار می‌باشند. در خصوص قرار باید گفت چنانچه رأی دادگاه راجع به ماهیت دعوا و قاطع آن بطور جزئی یا کلی باشد، حکم و در غیر این صورت، قرار نامیده می‌شود. طبق ماده ۲۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی هم چنین حکم قطعی، حکمی است که یا به دلیل قطعی بودن (قابل تجدید نظر نبودن)

از ابتدا و در دادگاه نخستین به صورت قطعی صادر می‌شود و یا اینکه جزو آرای قابل تجدید نظر بوده ولیکن در مهلت قانونی نسبت به آن درخواست تجدید نظر نشده است.

چنانچه بخواهیم ماهیت اصلی رأی را به منظور اعاده دادرسی تشخیص دهیم لازم است که از دو ضابطه و در واقع دو عنصر بهره ببریم تا به آن واسطه، بتوان مورد اعاده دادرسی را با تشخیص حکم، پذیرفته و یا به علت قرار بودن رأی، آن را مردود شناخت. بنابراین هر گاه موضوع رأی دادگاه یکی از موارد ذیل باشد، باید آن را قرار تلقی و تخصصاً و موضوعاً آن را از شمول و امکان اعاده دادرسی خارج دانست.

۱. چنانچه رأی دادگاه راجع به ماهیت دعوی بوده بدون اینکه قاطع آن باشد، قرار محسوب می‌شود مانند قراردادهای کارشناسی و استماع شهادت شهود.

۲. رأیی که مرتبط با ماهیت دعوی نبوده ولی قاطع دعوی باشد و پرونده را از دادگاه خارج کند، قرار به حساب می‌آید مانند قراردادهای عدم صلاحیت، قرار رد دعوی و قرار ابطال دادخواست

۳. گاه نیز رأی نه راجع به ماهیت است و نه قاطع آن. بلکه به علت حدوث و واقعه‌ای حقوقی مانند فوت یا حصر احد از طرفین دعوی، موجب می‌شود تا دادرسی به طور موقت متوقف گردد. مانند قرار توقیف دادرسی موضوع ماده ۱۰۵ ق.آ.د.م جدید

۴. رای دادگاه استثنائاً در مواردی هم راجع به ماهیت است و هم قاطع آن، ولی قانونگذار عنوان قرار را بر آن اطلاق نموده است مانند قرار سقوط دعوی خواهان (بند ج ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م جدید) (Nahrini, 2008).

نکته قابل ذکر اینکه در اعاده دادرسی مالی یا غیر مالی بودن موضوع حکم قطعی یا ارزش خواسته یا حکم اثری در قابلیت درخواست اعاده ندارد. اعاده دادرسی تنها نسبت به احکام دادگستری امکان پذیر است. بنابر این اعاده دادرسی نسبت به احکام دیوان عدالت اداری ممکن نیست که البته نقصی جدی محسوب می‌شود. در مورد آرای داوری گرچه مقررات داوری داخلی در این خصوص ساکت است اما ماده ۳۳ قانون داوری تجاری بین المللی، اعاده دادرسی نسبت به آرای داوری را پیش بینی نموده است. بنابر این رای داور نیز قابل اعاده دادرسی می‌باشد. با توجه به این که اعاده دادرسی طرق فوق العاده شکایت از آراء می‌باشد لذا احکام مراجع استثنایی مانند اداره ثبت، قابل اعاده دادرسی نمی‌باشد. در خصوص امکان اعاده دادرسی نسبت به آرای دیوانعالی کشور نیز باید گفت: با توجه به اینکه رسیدگی دیوانعالی کشور محدود به رسیدگی شکلی است و رسیدگی موضوعی در شان دیوانعالی کشور نمی‌باشد و از طرفی اعاده دادرسی بدین منظور است که نه تنها امور حکمی بلکه امور موضوعی نیز در همان مرجع مجدداً مورد رسیدگی قرار گیرد، لذا آراء دیوانعالی کشور قابلیت اعاده دادرسی ندارند.

۴-۱- اعاده رسیدگی از آرای داوری

در مبحث داوری در قانون آیین دادرسی مدنی، مقرراتی در خصوص امکان اعاده دادرسی از آرای داور پیش بینی نشده است و برخی از حقوقدانان نیز بر این عقیده هستند که امکان اعاده دادرسی از آرای داوری وجود ندارد. با این وجود برخی معتقدند جهات پیش بینی شده در مورد اعاده دادرسی، پس از صدور رأی داور نیز امکان پذیر است (Nahrini, 2013). برای عدم امکان اعاده دادرسی نسبت به رای داور ممکن است اینگونه استدلال گردد که آرای داوری به تنهایی قابلیت اجرا ندارند و در هر حال در معرض تفتیش و کنترل قضایی دادگاه‌ها است، زیرا دادگاه‌ها در زمانی که دستور اجرای رأی داور را صادر می‌کنند یا در مواردی که از آن‌ها تقاضای ابطال رأی داور می‌گردد نسبت به بررسی صحیح بودن رأی داور اقدامات و بررسی‌های لازم را معمول می‌دارند و در صورت عدم انطباق آن‌ها با قوانین از اجرای آن خودداری

یا حکم به بطلان آن صادر می‌کنند؛ بنابراین حصول اطمینان از اینکه رأی داور منطبق بر بندهای هفت گانه ماده ۴۲۶ نیست، شرط لازم برای اجرای رأی داور است (Hayati, 2011, 2018).

ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی مربوط به احکام دادگاه است و اشاره‌ای در خصوص ارای داور که داور بر اساس ماده ۴۵۴ صادر می‌کند ندارد. مستند به ماده ۴۸۹ نیز تنها موارد ذکر شده در این ماده قابلیت رسیدگی توسط دادگاه را دارد. بنابراین مقرراتی راجع به دادرسی نسبت به ارای داور داخلی بیان نشده است.

بر خلاف اینکه در قانون آیین دادرسی مدنی نسبت به اعاده دادرسی ارای داور به رای داور طبق ماده ۴۹۰ قانون آیین دادرسی مدنی حکم داور در موارد مذکور در ماده ۴۸۹ ظرف بیست روز پس از ابلاغ، قابل اعتراض در دادگاهی است که دعوا را به داور ارجاع کرده است یا دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد. به نظر می‌رسد حکمی که دادگاه در مقام رسیدگی به اعتراض به رای داور صادر می‌کند مشمول ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی بوده و قابل اعاده دادرسی است.

علی‌رغم اینکه در مقررات داخلی اعاده دادرسی نسبت به رای داور پیش‌بینی نشده است اما در قانون داور تجاری بین‌المللی مصوب ۱۳۷۶ در دو مورد به داور اجازه رسیدگی مجدد داده شده است. ماده ۳۳ قانون مذکور مقرر می‌دارد: رای داور در موارد زیر به درخواست یکی از طرفین توسط دادگاه موضوع ماده ۶ قابل ابطال است: ح- رای داور مستند به سندی بوده باشد که جعلی بودن آن به موجب حکم نهایی ثابت شده باشد. ط- پس از صدور رای داور مدارکی یافت شود که دلیل حقانیت معترض بوده و ثابت شود که آن مدارک را طرف مقابل مکتوم داشته و یا باعث کتمان آن‌ها شده است.

در خصوص موارد مندرج در بندهای (ح) و (ط) این ماده، طرفی که از سند مجعول یا مکتوم متضرر شده است، می‌تواند پیش از آنکه درخواست ابطال رای داور را به عمل آورد، از «داور» تقاضای رسیدگی مجدد نماید، مگر در صورتی که طرفین به نحو دیگری توافق کرده باشند.

۴-۲- اعاده دادرسی از ارای دیوان عالی کشور

دیوان عالی کشور مرجع رسیدگی به تقاضای فرجام نسبت به آرای دادگاه‌های بدوی و تجدید نظر است. (مواد ۳۶۷، ۳۶۸ و ۳۶۹ ق.ج)، رسیدگی فرجامی عبارت است از: تشخیص انطباق یا عدم انطباق رای مورد درخواست فرجامی با موازین شرعی و مقررات قانونی. (ماده ۳۶۶ ق.ج) سوالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا آرای دیوان عالی کشور قابلیت اعاده دادرسی دارند یا خیر؟ در حقوق فرانسه حقوقدانان آن کشور به استناد ماده ۵۹۳ قانون آیین دادرسی مدنی معتقدند که آرای دیوان عالی کشور قابلیت اعاده دادرسی ندارند، زیرا در این ماده هدف از اعاده دادرسی رسیدگی مجدد به دعوا هم در امور موضوعی و هم در امور حکمی (en Fait et en droit) تعیین شده است و این در حالی است که رسیدگی در دیوان عالی کشور صرفاً شکلی است و این مرجع در مقام رسیدگی وارد ماهیت دعوا نمی‌شود (Hayati, 2011).

در حقوق ایران هم با توجه به اینکه اصولاً دیوان عالی کشور همچنان که در ماده ۳۶۶ ق.ج.ب بیان شد صرفاً باید رسیدگی شکلی نماید و با توجه به استدلال حقوقدانان فرانسه از آنجا که هدف از اعاده دادرسی، رسیدگی مجدد به دعوا هم در امور موضوعی و هم در امور حکمی است، لذا پذیرش اعاده دادرسی نسبت به آرای این مرجع قابل دفاع نیست. رویه قضایی هم موید همین نظر است.

بعضی از حقوقدانان در دفاع از این نظر گفته اند: «با ملاحظه مقررات مربوط به فرجام، دیوان عالی کشور، در امر حقوق، اقدام به صدور رای به معنی دقیق کلمه نمی‌نماید، زیرا، رای دیوان یا در ابرام فرجام خواسته است، که در این صورت رای اصلی و جدیدی صادر نشده است که قابلیت اعاده دادرسی آن مطرح شود. رای دیوان ممکن است در نقض رای فرجام خواسته باشد، که در این صورت نیز، با توجه به بی‌اعتبار شدن رای منقوض، قابلیت شکایت آن رای مطرح نمی‌شود.» (Shams, 2005).

به رغم اینکه وظیفه دیوان عالی کشور رسیدگی شکلی می‌باشد و رسیدگی ماهوی در دستور کار دیوان عالی کشور نمی‌باشد اما مستند به ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی که در سال ۷۳ تصویب و در سال ۸۱ نیز اصلاحیه داشته است تعدادی از شعب دیوان عالی کشور تحت عنوان "شعبه تشخیص" وظیفه بررسی درخواست‌های تجدیدنظر را دارند که به دلیل خلاف بین با قانون و شرع را بیان گردیده است. چنانچه طی بررسی انجام گرفته شعبه تشخیص به این نتیجه برسد که رای صادر شده خلاف بین می‌باشد می‌تواند رای مذکور را ابطال و رای مقتضی صادر نماید. حال این سوال پیش می‌آید که آیا نسبت به احکام صادر شده توسط شعبه تشخیص هم می‌توان اعتراض نمود؟

در ماده ۱۸ قانون مذکور بیان شده است: "احکام صادر شده توسط شعبه تشخیص قطعی و قابلیت اعتراض ندارد مگر آنکه رئیس قوه قضائیه در هر زمان و به هر طریق تشخیص دهد که رای صادر شده خلاف بین شرع می‌باشد". با توجه به صراحت مذکور تنها مرجعی که قابلیت نقض رای صادر شده توسط شعبه تشخیص را دارد رئیس قوه قضائیه می‌باشد و هیچ مرجع دیگری نمی‌تواند شکایت و اعاده دادرسی نماید. با توجه به ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی که جهات اعاده دادرسی را در هفت مورد احصاء نموده است، می‌توان گفت که قانون داور تجاری فقط جهت ششم و هفتم ماده ۴۲۶ را پذیرفته و سایر جهات را از موجبات اعاده دادرسی در داور تجاری ندانسته است.

در حقوق فرانسه طبق ماده ۱۴۹۱ کلیه موارد و شرایطی که اعاده دادرسی نسبت به رای محاکم موضوعیت دارد برای آرای داور تجاری نیز همان موارد و شرایط صدق می‌کند. طبق این ماده همان دادگاهی که اعاده دادرسی نسبت به سایر شکایات را دارد می‌تواند نسبت به رای داور تجاری اعاده دادرسی نماید.

قانون قبلی آیین دادرسی مدنی فرانسه صراحتی نسبت به اینکه رای داور تجاری قابلیت اعاده دادرسی دارند نداشت اما در گذر زمان رویه قضایی این خلا را پر و اصلاحات لازم را انجام داده است. با توجه به شرایط مذکور بهتر است در آیین دادرسی مدنی کشور ایران نیز بازنگری لازم انجام و اعاده دادرسی نسبت به رای صادر شده توسط داور نیز پذیرفته گردد تا نقص مذکور برطرف شود (Shams, 2005).

۴-۳- اعاده دادرسی آرای دیوان عدالت اداری

قانون دیوان عدالت اداری که در تاریخ ۶۰/۱۱/۴ به تصویب رسیده و در آیین دادرسی این دیوان، اعاده دادرسی از جهات اعتراض نسبت به احکام صادر شده از این دیوان بیان نشده و می‌توان نتیجه گرفت که احکام صادر شده توسط دیوان عدالت اداری قابلیت اعاده دادرسی را ندارد.

در دادگاه‌های اداری فرانسه نسبت به احکام صادره شده این دادگاه‌ها به دو طریق می‌توان اعتراض نمود:

طبق ماده ۸۱۱-۱ چنانچه ارایی به صورت غیرقطعی صادر شده باشد می‌توان درخواست تجدید نظر نسبت به این احکام را در شعبه‌های تجدید نظر داشته باشد

و مطابق ماده ۸۲۱-۱ نسبت به کلیه ارای صادر شده توسط شعب تجدید نظر و تمامی ارایی که توسط محاکم اداری به صورت قطعی صادر گردیده است می‌توان در شورای دولتی اعتراض و تقاضای لغو آن را داشته باشند و مطابق ماده ۸۲۱-۲ در صورتی که شورای دولتی شکایت مطرح شده را وارد بداند می‌تواند دعوا را جهت اقامه مجدد به همان شعبه صادر کننده یا به شعبه‌ای که هم عرض این شعبه می‌باشد ارسال نماید. البته اگر اقتضای جریان دعوا ایجاب کند شورای دولتی می‌تواند رای صادر نماید.

طبق مفاد ماده ۴۳۷ قانون آئین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ با صدور قرار قبولی دادخواست اعاده دادرسی، اصل بر توقف عملیات اجرائی حکم است، مگر اینکه محکوم به مالی باشد و محکوم له تأمین مناسب جهت تداوم اجرای حکم سپرده باشد. عملیات اجرائی زمانی متوقف میگردد که حکم در حال اجرا باشد و در صورت اجرا شدن عملیات اجرائی، قاضی تا صدور حکم اعاده دادرسی نباید در مورد اعاده وضعیت عملیات اجرائی تصمیم بگیرد. بدیهی است ماده ۴۳۷ قانون آئین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ مربوط به احکامی است که جنبه اجرائی دارند یعنی با قطعی شدن حکم موضوع آن باید اجرا شود. اما احکامی که صرفاً جنبه اعلامی دارند مصداق ماده مذکور نیستند. در خصوص اثر اعاده دادرسی بر اجرای حکم در محکوم به مالی، نکاتی از جمله، نقش صدور قرار قبولی اعاده دادرسی و توقف اجرای حکم با صدور چنین قرار، ادامه اجرا در صورت امکان اخذ تأمین و جبران خسارت، نوع و میزان تأمین و مقایسه اثر اعاده دادرسی در این خصوص با فرجام خواهی قابل بحث و بررسی هستند (Hassanzadeh, 2013).

۵-۱- جهات اعاده دادرسی

ماده ۴۲۶ ق آ د م جهات اعاده دادرسی را در ۷ بند احصاء نموده است و جهت دیگری نیز در ماده ۲۲۷ قانون آیین دادرسی مدنی است. اما آنچه مهم است این است که صرف ادعای وجود یکی از جهات اعاده دادرسی دادگاه را مکلف نمی‌نماید که در خواست اعاده دادرسی را بپذیرد تا جهت ادعایی را با رسیدگی قضایی، احراز کند بلکه باید دلیل تحقق جهت اعاده دادرسی، عندالافتضا پیوست دادخواست اعاده دادرسی باشد و این امر یکی از وجوه افتراق بین این طریق شکایت با طرقی مانند تجدیدنظر و اعتراض شخص ثالث می‌باشد (Shams, 2005).

به موجب ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی: «نسبت به احکامی که قطعیت یافته ممکن است به جهات ذیل درخواست اعاده دادرسی شود:

۱. موضوع حکم مورد، ادعای خواهان نبوده باشد.

این بند ناشی از اشتباه قاضی است و علت بطلان رأی صادره نیز به لحاظ ماده ۲ ق.آ.د.م است که مقرر داشته: «هیچ دادگاهی نمی‌تواند به دعوایی رسیدگی کند مگر اینکه شخص یا اشخاصی ذی نفع یا وکیل و قائم مقام یا نماینده قانونی آنان رسیدگی به دعوا را برابر قانون درخواست نموده باشند (Hayati, 2011).

۲. حکم به میزان بیشتر از خواسته صادر شده باشد

به موجب بند (۲) ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی چنانچه حکم به میزان بیشتر از خواسته صادر شده باشد، این امر می‌تواند یکی از موارد اعاده دادرسی محسوب گردد. مانند اینکه خواسته خواهان ۱۰۰ میلیون تومان است اما قاضی بر اساس نظر کارشناس حکم به پرداخت ۱۵۰ میلیون تومان خسارت داده است. البته این موضوع در مواردی قابل تحقق است که خواسته؛ پول رایج ایران، پول خارجی یا مالی کلی باشد.

۳. وجود تضاد در مفاد یک حکم که ناشی از استناد به اصول یا به مواد متضاد باشد.

طبق بند ۳ ماده ۴۲۶ ق. آ. د. م «وجود تضاد در مفاد یک حکم که ناشی از استناد به اصول یا مواد متضاد باشد»، از جهات اعاده دادرسی برشمرده شده است؛ این بند نیز ناشی از اشتباه موضوعی قاضی است. در خصوص اینکه مقصود از عبارت «مفاد» چیست؟ معروض می‌دارد حقوقدانان فرانسوی با توجه به قانون آیین دادرسی مدنی سابق فرانسه معتقدند که تضاد می‌بایست در مفاد حکم باشد به نحوی که قابلیت اجرای حکم را با مشکل مواجه سازد (Pourghorbani & Pourebrahim, 2019).

حقوقدانان داخلی نیز معتقدند کلمه مفاد را باید در معنای اخص آن (آن بخش از حکم که موضوع مورد اختلاف را فصل مینماید) حمل شود (Hayati, 2011).

۴. حکم صادره یا حکم دیگری در خصوص همان دعوا و اصحاب آن، که قبلاً توسط همان دادگاه صادر شده است متضاد باشد بدون آنکه سبب قانونی موجب این مغایرت باشد.

در این خصوص بند ۴ ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر می‌دارد:

الف) می‌بایست تضاد بین دو حکم باشد نه دو قرار یا یک قرار و یک حکم؛

ب) باید احکام متضاد راجع به همان موضوع و همان اصحاب باشد؛

ج) وحدت دادگاه نیز از شرایط این بند است. البته منظور دادگاه‌های هم سطح یک حوزه قضائیه است نه یک شعبه واحد (Shams, 2005).

۵. طرف مقابل درخواست کننده اعاده دادرسی حيله و تقلبی به کار برده که در حکم دادگاه موثر بوده است.

بند ۵ ماده ۴۲۶ ق. آ. د. م بیان می‌دارد: «طرف مقابل درخواست کننده اعاده دادرسی حيله و تقلبی به کار برده که در حکم دادگاه موثر بوده است». در این خصوص باید گفت:

اولاً: در این بند هیچ اشاره‌ای به مصادیق حيله و تقلب که اموری متقلبانه جهت فریب دادگاه بوده و حدود و ثغور آن نشده است و همین امر منجر به بروز نظرات متعدد شده است. در خصوص اینکه آیا قسم دروغ از مصادیق حيله و تقلب است یا خیر؟ اختلاف نظر است، در حقوق فرانسه پاسخ منفی است (Matin Daftari, 2021).

برخی حقوقدانان قائل به این نظر بوده که قسم دروغ همچون سایر اظهارات دروغ اصحاب پرونده بوده و مشمول حيله و تقلب نمی‌دانند؛ البته برخی معتقدند موضوع سوگند با سایر اظهارات طرفین پرونده تفاوت دارد و می‌تواند مشمول عنوان حيله و تقلب باشد (Shams, 2005).

۶. حکم دادگاه مستند به اسنادی بوده که پس از صدور حکم جعلی بودن آن‌ها ثابت شده باشد،

در خصوص بند ۶ ماده ۴۲۶ ق. آ. د. م مقرر می‌دارد «حکم دادگاه مستند به اسنادی بوده که پس از صدور حکم جعلی بودن آن‌ها ثابت شده باشد».

۷. پس از صدور حکم، اسناد و مدارکی به دست آید که دلیل حقانیت درخواست کننده اعاده دادرسی باشد و ثابت شود اسناد و مدارک یاد شده در جریان دادرسی مکتوم بوده و در اختیار متقاضی نبوده است.

در خصوص بند ۷ ماده ۴۲۶ ق. آ. د. م باید بیان داشت که اولاً؛ لازم است که مکتوم بودن سند در دادگاه اثبات شود، به عبارتی هم باید ثابت شود که این اسناد در زمان دادرسی مکتوم بوده و هم باید ثابت گردد که متقاضی از وجود آن‌ها در زمان دادرسی مطلع نبوده و عدم اطلاع

خویش را اثبات نماید؛ ثانیاً: اسناد و مدارک مکثوم در حقانیت متقاضی موثر باشد؛ به عبارتی اگر چنین اسناد و مدارکی در حین دادرسی وجود داشت رأی بر محکومیت وی صادر نمی‌شد.

۵-۲- جهات اعاده دادرسی رأی داورى در قانون داورى تجارى بین المللى

طبق ماده ۳۳ قانون مذکور رأی داور به دو دلیل زیر توسط یکی از طرفین دعوا توسط ماده ۶ باطل می‌شود:

ح- استناد رأی داورى سند بوده است که به موجب حکم نهایی جعلی بودن این سند اثبات گردیده است.

ط- مستنداتی که نشان می‌دهد حق با معترض بوده و معترض علیه ان مستندات را مکثوم یا باعث کتمان آن‌ها گردیده است.

طبق قسمتهای (ح) و (ط) از بند یک ماده ۳۳ قانون داورى تجارى بین المللى مصوب سال ۱۳۷۶ ایران، جعلیت سند یا کتمان آن از موارد درخواست ابطال رأی داور است و این درخواست از دادگاه عمومي مرکز استان مقر داورى به عمل می‌آید. به نظر میرسد قانون گذار در این مورد از ماده ۱۴۹۱ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه الهام گرفته است. زیرا در این قانون نیز پیش بینی شده است «در صورت اثبات جعلیت مستند رأی یا اعمال حيله و تقلب در تحصیل آن، رأی مزبور قابل اعاده دادرسی است و مرجع چنین درخواستی دادگاه تجدید نظر است». در فرانسه رأی داور در حکم رأی دادگاه بدوی است و اعتراض و اعاده دادرسی نسب به آن، در دادگاه تجدید نظر صورت می‌گیرد و حتی ترتیب اعاده دادرسی نسبت به آراء داورى، به همان شیوهای است که برای آراء محاکم مقرر شده است

در تجارت بین المللى جهات اعاده دادرسی رأی داور، تنها محدود به موارد فوق الذکر می‌باشد که شامل مکثوم داشتن مدرک توسط معترض علیه یا کتمان توسط او می‌باشد. نظر به ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی که به هفت مورد جهت اعاده دادرسی اشاره نموده است میتوان بیان داشت که از نظر قانون داورى تجارى فقط مورد شش و هفت قابلیت اعاده دادرسی دارد و بقیه موارد را مشمول نکرده است (Nahrini, 2019; Pourghorbani & Pourebrahim, 2013).

۶- مرجع رسیدگی به درخواست اعاده رسیدگی از رأی داور

در خصوص مرجع اعاده دادرسی در فرض تقاضای آن از آرای داورى می‌توان بیان داشت؛ در هر صورت، هیئت داورى را نمی‌توان به عنوان این مرجع در نظر داشت؛ چرا که صلاحیت هیئت داورى با صدور رأی به پایان می‌رسد؛ لذا بر حسب مورد، باید تقاضا به دادگاه ارجاع دهنده دعوى به داورى یا دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به دعوى را در صورت نبودن قرارداد داورى، دارا بوده و هست تقدیم شود. در صورتی که داورى پایان یافته باشد، خود دادگاه علاوه بر قبول درخواست اعاده دادرسی به ماهیت دعوى نیز رسیدگی می‌کند؛ ولی اگر قرارداد مطلق باشد- یعنی در توافقاتی طرفین مقرر داشته اند در هر صورت اختلافات ایشان از طریق داورى رسیدگی و تصمیم گیری شود- دادگاه یا طرفین اختلاف، پس از قبولی اعاده دادرسی و ابطال رأی داور، رسیدگی به ماهیت امر را به داور دیگر ارجاع می‌کنند تا با توجه به سبب اعاده دادرسی، مجدداً به دعوى رسیدگی شود و در مورد آن اخذ تصمیم به عمل آید (Vahedi, 1990).

۷- چه کسانی حق اعاده دادرسی دارند؟

در امور کیفری نیز اساساً قانونگذار یک مستند قانونی مستقل به این مورد اختصاص داده است. ماده ۲۷۳ ق.آ.د.م جدید از سه دسته از اشخاص یاد می‌کند. ماده ۲۷۳ قانون یاد شده مقرر می‌دارد: «اشخاص زیر حق درخواست اعاده دادرسی دارند:

۱. محکوم علیه یا وکیل یا قائم مقام قانونی او و در صورت فوت یا غیبت محکوم علیه و وراث قانونی و وصی او
۲. دادستان کل کشور

۳. رئیس حوزه قضایی

ماده ۲۷۳ قانون مزبور به طور خاص از (محکوم علیه) یاد کرده و جالب آن است که با لحاظ جهات اعاده دادرسی در فقرات ماده ۲۷۲ آن قانون، محکوم علیه کسی است که متهم پرونده بوده و به مجرمیت او اصدار حکم شده است. بنابراین از ظاهر این جهات اینگونه استنباط میشود که هر گاه شکایت شاکی رد شود و یا حکم بر برائت مشتکی عنه صادر گردد شاکی مزبور نمیتواند به عنوان محکوم علیه تلقی و تقاضای اعاده دادرسی نماید. تنها موارد مردد، بندهای ۴ و ۶ مستند مزبور است. چه ممکن است متهم پرونده با استناد به اسناد و یا شهادت گواهان، موفق به اخذ حکم برائت خویش شده باشد و شاکی با اثبات جعلی بودن اسناد مزبور و یا خلاف واقع بودن شهادت گواهان، در مقام اعاده دادرسی بر می‌آید. لیکن نام شاکی در میان اشخاص مقرر در ماده ۲۷۳ نیست. مگر اینکه بخواهد از طریق دادستان کل کشور و یا رئیس حوزه قضایی به این طریق توسل جوید. آخرین نکته آنکه در اعاده دادرسی در امور مدنی، هیچ شخصی غیر از اصحاب دعوی و طرفین حکم قطعی مورد اعتراض، نمیتواند تقاضای اعاده دادرسی شده و یا اینکه به عنوان شخص ثالث وارد دعوی یا جلب به آن گردد. بر همین اساس نیز ماده ۴۴۱ ق.آ.د.م جدید مقرر داشته که «در اعاده دادرسی غیر از طرفین دعوا شخص دیگری به هیچ عنوان نمیتواند داخل در دعوا شود». اما در امور کیفری، قانونگذار در ماده ۲۷۳ ق.آ.د.ک جدید به غیر از محکوم علیه حکم، دخالت دو مقام قضایی دیگر را تجویز نموده که عبارتند از دادستان کل کشور و رئیس حوزه قضایی. از سکوت قانون و همچنین کیفیت و نوع جهات اعاده دادرسی در امور کیفری بر می‌آید که اعاده دادرسی در امور جزایی مقید به مهلت نیست و در هر زمانی میتوان آن را مطرح ساخت (Vahedi, 1990).

اعاده در لغت به معنای بازگرداندن و از سرگرفتن است و در اصطلاح به اعاده محاکمه و رسیدگی به حکم محکومیت قطعی به دلیل وجود اشتباه ماهوی در مبانی حکم صادره گفته میشود. اعاده دادرسی در امور کیفری یکی از راه‌های ویژه برای شکایت از احکام است. بنابراین در صورتی اعاده دادرسی ممکن است که راه‌های عادی همچون واخواهی و تجدیدنظر خواهی از حکمی وجود نداشته باشد. اعاده دادرسی با توجه به ویژگی هایش از جمله استثنا بر قاعده امر مختوم و فراغ از دادرسی، مقید نبودن به مهلت، پذیرفته شدن قبل و بعد از اجرای حکم، آن را از روش‌های فوق العاده دیگر متمایز ساخته است.

نتیجه‌گیری

اصل مهمی که اعاده دادرسی برپایه آن استوار شده، فوق العاده بودن این طریق اعتراضی است که امکان عدول از حکم قطعی پیشین را به دادگاه میدهد. اما به هر عذر و جهتی نمیتوان اعتبار احکام قطعی را با توسل به طریق اعاده دادرسی از بین برد. به همین علت نیز این طریق بازنگری در شمار طرق فوق العاده قرار گرفته است. با عنایت به اینکه ماده ۴۲۶ آئین دادرسی مدنی در خصوص احکام دادگاه می‌باشد لذا رای داور قابل اعاده دادرسی نیست. اما طبق ماده ۴۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی در صورتی که اسناد مثبتی مبنی بر کتمان یا جعلی بودن مدارک وجود داشته باشد دادگاه میتواند نسبت به اعتراض به رای صادر شده رسیدگی نماید. همچنین به استناد ماده ۴۹۰ قانون آیین دادرسی مدنی، خواهان ابطال رای باید دادخواست خود را تقدیم به دادگاهی نماید که دعوا را به داور ارجاع داده و دادگاه ضمن برگزاری جلسه و استماع دفاعیات خواهان و خواسته در خصوص ابطال رای داور بررسی لازم را انجام می‌دهد. بنابر این شاید بتوان رایی که دادگاه از این طریق صادر می‌نماید را مصداق اعاده دادرسی بودن رای داور دانست. با توجه به خلاهای موجود در قانون آیین دادرسی مدنی به نظر می‌رسد باید بازبینی اساسی در مواد قانون آیین دادرسی مدنی مربوط به داور انجام پذیرد.

رای داور در آئین دادرسی مدنی ایران قابل اعاده دادرسی نیست زیرا ماده ۴۲۶ این قانون ناظر به احکام دادگاه هاست و نه حکمی که داور براساس ماده ۴۵۴ و بعد قانون آیین دادرسی مدنی صادر می‌کند. رسیدگی دادگاه نسبت به رای داور هم محدود به موارد مذکور در ماده ۴۸۹ قانون مذکور است. و این در حالی است که جهات پیش بینی شده در مورد اعاده دادرسی، پس از صدور رای داور نیز امکان پذیر است. در مقررات راجع به داوری داخلی (مواد ۴۵۴ تا ۵۰۱ قانون آیین دادرسی مدنی) تکلیفی برای این امر پیش بینی نشده است.

طبق ماده ۴۹۰ قانون آیین دادرسی مدنی حکم داور در موارد مذکور در ماده ۴۸۹ ظرف بیست روز پس از ابلاغ، قابل اعتراض در دادگاهی است که دعوا را به داوری ارجاع کرده است یا دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد. به نظر می‌رسد حکمی که دادگاه در مقام رسیدگی به اعتراض به رای داور صادر می‌کند مشمول ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی بوده و قابل اعاده دادرسی است.

علی رغم اینکه در مقررات داخلی اعاده دادرسی نسبت به رای داور پیش بینی نشده است اما در قانون داوری تجاری بین المللی مصوب ۱۳۷۶ در دو مورد به داور اجازه رسیدگی مجدد داده شده است. ماده ۳۳ قانون مذکور مقرر می‌دارد: رای داور در موارد زیر به درخواست یکی از طرفین توسط دادگاه موضوع ماده ۶ قابل ابطال است: ح- رای داور مستند به سندی بوده باشد که جعلی بودن آن به موجب حکم نهایی ثابت شده باشد. ط- پس از صدور رای داوری مدارکی یافت شود که دلیل حقانیت معترض بوده و ثابت شود که آن مدارک را طرف مقابل مکتوم داشته و یا باعث کتمان آن‌ها شده است.

در خصوص موارد مندرج در بندهای (ح) و (ط) این ماده، طرفی که از سند مجعول یا مکتوم متضرر شده است، می‌تواند پیش از آنکه درخواست ابطال رای داوری را به عمل آورد، از «داور» تقاضای رسیدگی مجدد نماید، مگر در صورتی که طرفین به نحو دیگری توافق کرده باشند.

به عنوان نتیجه در مورد آرای قابل اعاده دادرسی در آیین دادرسی مدنی ایران می‌توان گفت که اولاً از لحاظ ماهیت رای قابل اعاده دادرسی هیچ دلیل موجهی در انحصار رای قابل اعاده دادرسی به احکام قطعی و خارج دانستن حداقل قرارهای قاطع دعوا از شمول آرای قابل اعاده دادرسی وجود ندارد. لذا اصلاح ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی از این حیث ضرورت دارد و پیشنهاد می‌شود به جای عبارت «احکام قطعی یافته» عبارت «آرای قطعی یافته» استفاده شود تا قرارهای قاطع دعوا هم قابل اعاده دادرسی باشد. ثانیاً از حیث مرجع صادر کننده رای اصلاح مقررات آیین دادرسی مدنی به نحوی که شامل تمام امور غیر کیفری در تمام مراجع غیر کیفری گردد بسیار مناسب و حتی ضروری به نظر می‌رسد. لازم به توضیح است که در حقوق فرانسه اعاده دادرسی در کتاب اول ق.ج.ف پیش بینی شده است (مواد ۶۳-۵۹۳) به موجب ماده ۷۴۹ همین قانون، مقررات کتاب اول نزد تمامی مراجع قضایی که در امور مدنی، تجاری، اجتماعی، کشاورزی و کارگر و کارفرمایی رسیدگی می‌نمایند مجری می‌باشد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی



EXTENDED SUMMARY

The principle of retrial represents a fundamental mechanism within legal systems that ensures the correction of judicial errors and upholds justice. Judicial decisions are subject to errors, and as such, legal frameworks have evolved to allow for their reassessment under certain conditions. Retrial, as a legal avenue, enables parties to challenge judgments by presenting new evidence or proving procedural deficiencies that may have influenced prior rulings. While retrial mechanisms are well-established within court procedures, their application to arbitration awards remains a contentious issue, particularly within the Iranian legal system. The Civil Procedure Code of Iran (Article 426) explicitly outlines circumstances under which judicial rulings may be subjected to retrial, including fraudulent documents or concealed evidence. However, arbitration awards remain excluded from this provision, leading to legal ambiguities and challenges. Despite the growing reliance on arbitration as an alternative dispute resolution method, the lack of clear retrial provisions has raised questions regarding the consistency of legal safeguards in Iran's judicial framework (Shams, 2005). This study seeks to critically examine the possibility of subjecting arbitration awards to retrial under Iranian law, exploring the legal, theoretical, and procedural aspects of this issue. By conducting a descriptive-analytical analysis, this research assesses both domestic legal provisions and international arbitration standards to determine whether retrial principles can be extended to arbitration awards. Given that Iran's International Commercial Arbitration Law does provide grounds for annulment of arbitral awards based on fraud or concealment of evidence, this research argues that such provisions could be cautiously extended to domestic arbitration, thereby harmonizing Iran's arbitration framework with international practices.

The Iranian legal system follows a structured approach to judicial review, emphasizing fairness and accuracy in adjudication. The retrial process is designed to prevent unjust outcomes by allowing reconsideration of cases based on new evidence or previously undisclosed legal grounds. According to Article 426 of the Civil Procedure Code, retrial is permissible under specific conditions, such as the discovery of forged evidence, contradictions within a ruling, or procedural misconduct. While these provisions apply to court-issued judgments, arbitration awards have historically been treated differently, primarily due to the principle of finality that governs arbitration decisions. This distinction is rooted in the notion that arbitration is a consensual process where parties voluntarily waive certain judicial rights in favor of a binding, streamlined dispute resolution mechanism (Hayati, 2011). However, this rigidity has led to concerns regarding the protection of fundamental rights in cases where arbitration awards are based on fraudulent or undisclosed information. The absence of retrial provisions for arbitration awards has sparked legal debates, particularly when compared to international arbitration frameworks that recognize limited grounds for reviewing arbitral decisions. The International Commercial Arbitration Law of Iran, for instance, provides mechanisms for challenging awards based on document forgery or the concealment of crucial evidence, suggesting a potential overlap between retrial and annulment procedures in arbitration contexts (Nahrini, 2013). This research critically examines whether such international principles can be integrated into domestic arbitration law, thereby creating a more coherent legal structure.

A comparative analysis between court rulings and arbitration awards reveals key differences in procedural safeguards and review mechanisms. Court judgments, subject to various levels of appeal and retrial, provide litigants with multiple avenues for redress in cases of judicial error. In contrast, arbitration awards are traditionally viewed as final and binding, limiting opportunities for post-

award challenges. However, the legal basis for this distinction is increasingly being questioned, especially in cases where arbitration proceedings result in manifest injustice due to fraud, misrepresentation, or procedural deficiencies (Shams, 2005). In jurisdictions where retrial mechanisms extend to arbitration, legal systems have implemented procedural checks that balance the finality of arbitration with the need for fairness. For example, France's arbitration law allows for retrial-like proceedings when new evidence emerges that could have significantly altered the outcome of an arbitration award (Pourghorbani & Pourebrahim, 2019). Similarly, international arbitration conventions, including the UNCITRAL Model Law, recognize annulment provisions that mirror retrial principles in certain circumstances. In Iran, the lack of explicit retrial provisions for arbitration awards creates uncertainty for litigants, potentially undermining confidence in arbitration as a dispute resolution mechanism. This study explores whether integrating retrial principles into domestic arbitration law would enhance legal consistency without compromising the efficiency of arbitration proceedings.

The potential for retrial in arbitration raises critical questions regarding procedural jurisdiction and judicial oversight. Under the current legal framework, arbitration awards in Iran can only be challenged through annulment proceedings, which are distinct from retrial in conventional litigation. Article 33 of the International Commercial Arbitration Law lists grounds for annulment, including document forgery and evidence concealment, aligning with retrial conditions specified in Article 426 of the Civil Procedure Code. However, the procedural separation between annulment and retrial creates ambiguity in legal interpretation, as annulment proceedings do not necessarily allow for full case rehearing or reassessment of factual disputes (Matin Daftari, 2021). By contrast, retrial mechanisms in judicial contexts facilitate a comprehensive review, potentially leading to a different substantive outcome. This research argues that integrating retrial provisions into arbitration law would provide litigants with a clearer, more structured path for contesting unjust arbitration awards. Given that arbitration is often used in commercial disputes where high-stakes decisions are involved, ensuring procedural fairness through retrial provisions could strengthen legal confidence in arbitration outcomes. The study also examines how other legal systems balance arbitration finality with retrial mechanisms, drawing lessons from jurisdictions where retrial principles are selectively applied to arbitration cases.

Legal scholars have long debated the implications of allowing retrial in arbitration, weighing the benefits of legal accuracy against the risks of undermining arbitration efficiency. Proponents of retrial argue that judicial oversight enhances the credibility of arbitration by ensuring that awards are not based on fraudulent or concealed evidence. Opponents, however, contend that permitting retrial could weaken the autonomy of arbitration and lead to increased judicial intervention, contradicting the fundamental principles of arbitration law (Hayati, 2018). This study evaluates both perspectives, assessing whether limited retrial provisions can be introduced without significantly altering the core nature of arbitration. One proposed solution is to establish a hybrid mechanism that allows for retrial only under exceptional circumstances, such as when fraud or procedural misconduct is conclusively proven. This approach would align Iran's arbitration framework with international best practices while preserving the efficiency and finality of arbitration proceedings. Additionally, the study highlights the role of judicial precedent in shaping arbitration law, noting that courts have occasionally interpreted annulment provisions in ways that resemble retrial proceedings. By codifying retrial principles explicitly within arbitration statutes, legal ambiguities could be reduced, ensuring a more predictable and transparent dispute resolution system.

In conclusion, the research underscores the need for a nuanced approach to retrial in arbitration, recognizing both the importance of finality and the necessity of procedural fairness. The findings suggest that Iran's arbitration law could benefit from selective integration of retrial principles, particularly in cases involving fraudulent evidence or significant procedural irregularities. While the current legal framework provides annulment mechanisms, these do not fully replicate the safeguards offered by retrial procedures in judicial settings. By adopting a balanced approach that accommodates both arbitration efficiency and legal fairness, Iran could enhance the credibility of its arbitration system while maintaining alignment with international arbitration norms. Future legal reforms should focus on clarifying the procedural distinctions between annulment and retrial, ensuring that arbitration awards are subject to appropriate review without undermining the integrity of arbitration as a dispute resolution method. The study ultimately calls for legislative amendments that provide clearer guidance on the retrial of arbitration awards, fostering a legal environment that upholds both justice and procedural efficiency.

References

- Bahrani, B. (2015). *Requirements for Retrial: Legal, Criminal, Administrative Court of Justice* ED - 1. Negah-e Bayneh Publications.
- Hassanzadeh, M. (2013). The Effect of Retrial and Third-Party Objection on the Execution of the Judgment. *Quarterly Journal of Private Law Studies*, 43(1).
- Hayati, A. A. (2011). *Retrial in Iranian and French Civil Procedure*. Mizan Publications.
- Hayati, A. A. (2018). A Critical Analysis of the Grounds for Retrial in the Iranian Civil Procedure Code with a Comparative Study in French Law. *Monthly Journal of Critical Studies of Texts and Programs of Human Sciences*(5).
- Masihi, M. (2013). *Retrial in Civil Matters*. Khorsandi Publications.
- Matin Daftari, A. (2021). Civil and Commercial Procedure Code. *Legal Civilization*, 4(9).
- Nahrini, F. (2008). *Temporary Order in Iranian Law and Research in Comparative Law*. Ganj-e Danesh Publications.
- Nahrini, F. (2013). The Effect of Retrial on the Execution of a Final Court Judgment. *Journal of Legal Research*(23).
- Pourghorbani, M., & Pourebrahim, A. (2019). An Examination of Retrial and Analysis of its Relationship with Methods of Appealing Judgments. *Quarterly Journal of Judgment*(100).
- Saket, M. H. (2003). *Adjudication in Islamic Law: The Nature and History of the Institution of Adjudication and Related Organizations from the Beginning to the Thirteenth Century AH*. Mizan Publications.
- Shams, A. (2005). *Civil Procedure Code, Advanced Course* (Vol. 2). Drack Publications.
- Vahedi, J. (1990). Retrial in Civil Matters. *Journal of the Bar Association*(150 and 151).